

فلسفه دین

در آمریکا*

◇ دکتر محمد لکنهاون

برای شناخت فلسفه دین در آمریکا، ابتدا لازم است مروری بر تاریخچه آن داشته باشیم. بعد از جنگ جهانی دوم، موج تفکر پوزیتیویستی برخاست و متفکران آمریکا را تحت تأثیر قرار داد. علاوه بر این گرایشهای مادیرایانه و پراگماتیسم نیز مشاهده می‌شد. آن هم با یک تلقی ضد دینی. اکثریت دانشگاه‌ها چنین وضعیتی داشتند به همین دلیل بین فلسفه و الهیات فاصله زیادی افتاد. سپس در فلسفه علم دیدگاه پوزیتیویستی، کم‌رنگ‌تر شد. تا پایان دهه ۱۹۷۰ کار به جایی رسید که هیچ کس نبود که ادعای پوزیتیویستی داشته باشد. دیدگاه‌های پوزیتیویستی به دین، به مثابه یک خرافه نگاه می‌کردند.

یادم هست، وقتی جوان بودم، کنفرانسی، در دانشکده برگزار شد. در آنجا استادی اظهاراتی را ایراد کرد و پیدا بود که اعتقادات دینی داشت. اساتید دیگر او را مسخره کردند و گفتند که او مثل مادر بزرگها فکر می‌کند. منتهی پس از مدتی اوضاع عوض شد. پوزیتیویسم به این صورت عقب‌نشینی کرد که گفتند مسائل متافیزیکی اساساً معنای ندارند و ما باید پدیدارشناسی را بپذیریم.

سپس در همین دیدگاه هم تردیدهایی به وجود آمد و گفته شد این سوالات معنا دارد و مهم هم هستند، پس باید برای آنها پاسخهای درستی پیدا کنیم. منتها در پاسخ دادن به این پرسش‌ها هم بسیار بر علوم تجربی و طبیعی تکیه کردند. این گروه که نگرششان بر رئالیسم علمی مبتنی بود، معتقد بودند که باید ببینیم پیش‌قرضهای علمی در این موارد چیست؟ این دیدگاه، هنوز در آمریکا طرفداران زیادی دارد.

در این حال مذهبون برای طرح مسائل دینی فرصتی بدست آوردند. و آن این بود که انجمن فیلسوفان مسیحی تأسیس شد. مؤسسان این انجمن اعتراف کردند که ما فکر می‌کردیم، تعداد اندکی فیلسوف در این انجمن، گرد آیند. به همین دلیل اتاقی را که برای اولین جلسه اختصاص دادیم، پر شد و گنجایش افراد را نداشت.

تعجب آنها از این بود که فیلسوفانی به آنجا آمدند که اصلاً تصور نمی‌شد آنها گرایشهای مذهبی داشته باشند در همان

سال اول هشتصد فیلسوف به عضویت انجمن درآمدند. و در دهه اول، پنج برابر شدند.

اقدام آنان نقش بسزایی در رشد فلسفه دین در آمریکا داشت. اما دانشگاه‌الهیات و دین‌شناسی، مکان متفاوتی بود و سرنوشت دیگری از سر گذراند. در این دانشگاه غالباً توجهی به فلسفه آمریکا نبود. بلکه توجه بیشتر به اروپا بود. دانشجویان در آنجا، دکارت و کانت و هگل می‌خواندند و نه پوزیتیویسم و فلسفه تحلیلی. مثل این بود که آنها در سرزمین دیگری هستند. من در دانشگاه «رایتز» درس می‌خواندم طبقه اول و دوم آن اداری، طبقه سوم، دانشکده فلسفه و طبقه چهارم دانشکده دین‌شناسی بود. با این حال ما نمی‌دانستیم در طبقه چهارم چه می‌گذرد و آنها هم از ما بی‌خبر بودند. آنها هم هیچ وقت نیامدند سری به طبقه سوم بزنند تا ببینند، در آنجا چه بحث‌هایی مطرح می‌شود. کتابهایی که آنها می‌خواندند ما نمی‌خواندیم و بالعکس. البته این اواخر بهتر شده بود و استثنائاتی هم وجود داشت یعنی در دانشگاه‌های دیگر تا این حد متفاوت و متمایز دیده نمی‌شد. معمولاً آنچه را اساتید مطرح می‌کنند با توجه به خاستگاه فکریشان، قابل تبیین است. کسی که فلسفه تحلیلی خوانده، آشکار است که در فلسفه دین چه موضوعاتی را عنوان خواهد کرد. منتها فیلسوف دین به گونه‌ای دیگر بحث می‌کند. او به

مسائلی چون هرمنوتیک، دین‌داری در جهان مدرن، فلسفه نیچه، فرهنگ و دین و غیره علاقه‌نشان می‌دهد. من خودم فلسفه تحلیلی خواندم. به عقیده من برای درک دین باید به هر دو نوع فلسفه توجه کرد. یکی از اساتید ما می‌گفت که فلسفه تحلیلی دقت فوق‌العاده‌ای دارد اما فاقد عمق است. در عوض فلسفه اروپایی مربوط به هرمنوتیک، دارای عمق زیاد ولی دقت کم است. البته این نگرش تا حدی افراطی است اما بیانگر بسیاری از مسائل هست. فیلسوفان هرمنوتیک بی‌دقتی‌هایی در کاربرد اصطلاحات دارند از طرف دیگر فیلسوفان تحلیلی یک بازی ریاضی را آغاز می‌کنند و این بازی به فرجامی نمی‌رسد.

طی ۲۴ سال گذشته فلسفه دین روند روبه‌رشدی را طی کرده، این است که احساس می‌کنم در آینده، این دو جریان فلسفی از یکدیگر بیشتر استفاده خواهند کرد.

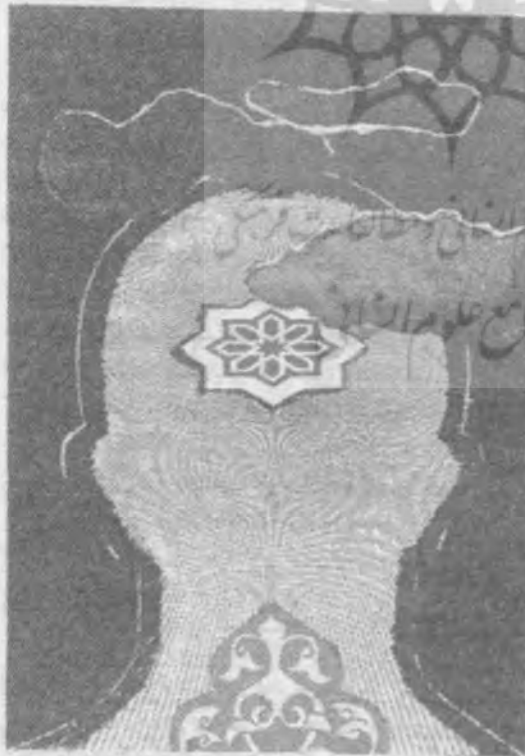
وقتی به فلسفه دین نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که هفت موضوع کلی در آنها بیان می‌شود که مهمتر از همه معرفت‌شناسی است، امروزه در غرب، مسائل مربوط به معرفت‌شناسی بسیار گسترش یافته است چون حملات علیه دین براساس معرفت‌شناسی فلسفه علم صورت می‌گیرد. رئالیست‌های علمی که بزرگترین مکتب فکری آمریکا را تشکیل می‌دهند گفتند که مسأله وجود صرفاً براساس علوم تجربی قابل حل است. یعنی می‌گفتند ما باید جستجو کنیم و ببینیم که کدام نظریه علمی بهترین است. بهترین است یعنی درست‌ترین است یا احتمالاً درست‌ترین است. در این حال پیش فرضها باید حقیقتی درباره وجود به ما بدهند. این است که می‌توانیم مسائل را براساس نظریات علمی حل و فصل کنیم. توضیح آنکه ما براساس درست‌ترین نظریه فیزیک می‌گوییم که اتم یا انرژی وجود دارد ولی دیگر نمی‌توانیم قائل به وجود فرشته یا خدا باشیم.

در این حال دینداران بی‌کار نشستند. آنها هم می‌خواستند پاسخ بدهند ولی در همان چارچوب فکر و دیدگاه رایج. آنها گفتند: دین هم یک نظریه است و از علوم دیگر کمتر نیست و می‌توان براساس همان ملاکها، بگوییم که از نظریات دین کدامها بهتر هستند. سپس براساس بهترین و درست‌ترین نظریه دین، می‌توانیم اثبات کنیم که خدا و فرشتگان وجود دارند. یعنی از روش علوم تجربی می‌توان در علوم دینی استفاده کرد. گرایش دیگر هم در معرفت‌شناسی دینی دیده می‌شود و آن تحلیل تجربه دینی است. منتها باز هم اهمیتی که به تجربه دینی داده می‌شود به علت اهمیتی است که موضوع «تجربه» در بین فیلسوفان دارد. چه چیز در برابر «تجربه حسی» قرار می‌گیرد؟ «تجربه دینی». برداشتهای زیادی از تجربه دینی ارائه شده. بطور کلی باید گفت تجربه دینی بسیار عام است و به رؤیا یا چیزهایی مثل آن مربوط نمی‌شود. مثلاً وقتی به زیارت می‌رویم، حالی پیدا می‌کنیم و می‌خواهیم گریه کنیم. همین حالت یک تجربه دینی است. یا به یاور برخی از آنها وقتی به یک گل نگاه می‌کنیم و می‌خواهیم از خداوند به خاطر خلقت آن تشکر کنیم این یک تجربه دینی است. پس تجربه دینی یعنی احساسات ما در قبال دین و مسائل آن و نه تجربه‌ای خاص که به اثبات حقیقت

دین می‌انجامد.

امروزه در فلسفه دین، در مورد تجربه عرفانی بحث‌های زیادی صورت گرفته و می‌خواهد بداند که مکاشفات عرفانی از چه چیز و از کجا ناشی می‌شود. ساختار گرایان می‌گویند که اگر کسی تحت تلقین و ریاضت قرار بگیرد آنچه را می‌گوید و یا خواب می‌بیند طبیعتاً از دین او نشأت می‌گیرد. به همین دلیل رؤیاهای پیروان هر دین، مربوط به دین خود آنهاست. کاتولیک «مریم مقدس» را در رؤیا می‌بیند. هیچ کاتولیکی امام رضا (ع) را در رؤیا ملاقات نمی‌کند. پس این امر نشان می‌دهد که آنچه دیگران دریافت می‌کنند، اطلاعاتی نیست که آنها از جهان دیگر می‌گیرند بلکه اطلاعات آنها ساخته ذهن خود آنهاست.

این نظریه منتقدانی هم دارد. یکی از فیلسوفان (رابرت فورمن) چند جلد کتاب در رد این نظریه نوشته است. دیدگاه او هم جالب توجه است. ابتدا او به نقد این مطلب می‌پردازد که آیا این تجارب همه ساخته ذهن است؟ سپس می‌گوید، یله ما در برخی تجربه‌های خود شاهد نفوذ فرهنگ خودمان هستیم. مثلاً در نگاه به یک فرش، کسی که خبره هست، چیزهایی می‌بیند که من نمی‌بینم، من حتی قادر نیستم تشخیص بدهم که این فرش دستی است یا ماشینی. ولی او می‌تواند درباره ارزش آن، نوع آن و محل بافت آن نظر بدهد چه برسد به اینکه بفهمد این دستیاب هست یا نیست. در تجربه‌های دینی هم همین گونه است. اظهارات کارشناس فرش، نشان نمی‌دهد که خود او این فرش را بافته، تجربه دینی هم اگرچه رنگ فرهنگ دارد ولی نمی‌تواند ثابت کند که خود شخص آن تجربه را ساخته و پرداخته. «فورمن» جور دیگری هم استدلال می‌کند او می‌گوید





برطبق گفته ساختار گرایان تجربه‌های دینی نتیجه تلقین است؛ اما عارفان در ادیان مختلف قدم به مرحله خاصی می‌گذارند. در این مرحله، عارف به موضوع خاصی فکر نمی‌کند. با این حال در نهایت هوشیاری بسر می‌برد. در این تجربه هیچ مفهومی وجود ندارد. ذهن کاملاً از هر مفهومی پاک است. پس این تجربه ساخته فرهنگ، اعتقادات و مفاهیم نیست.

موضوع دیگر مطرح در فلسفه دین، موضوع عقل و ایمان است. هنوز بسیاری درباره براهین اثبات وجود خدا بحث می‌کنند. برخی می‌گویند ما می‌توانیم، اثبات کنیم که خدا (استغفرالله) وجود ندارد. در برابر اینها، عده‌ای به اثبات وجود خدا می‌پردازند.

موضوع دیگر «معجزه و شهادت» است. به این معنا که معجزه‌ای صورت می‌گیرد و برخی شهادت می‌دهند که ما این معجزه را دیدیم. اما تا چه اندازه این مسئله قابل قبول است؟ در معرفت‌شناسی بحث می‌شود که آیا می‌توانیم از این شهادت معرفت کسب کنیم. مثلاً من نمی‌دانم در آن اتاق چی هست وقتی دیگران بگویند در آنجا چند صندلی است من نسبت به موضوع معرفت پیدا می‌کنم یا خیر؟

گرایش جدید دیگری هست تحت عنوان «معرفت‌شناسی اصلاح شده». پروتستان، دین اصلاح شده است و در اصطلاح معرفت‌شناسی اصلاح شده تعریضی به پروتستان است. یعنی معرفت‌شناسی براساس پروتستانسیم.

یکی دیگر از مسایل فلسفه دین، بررسی نگرش‌های فیلسوفان به خداست. مثل اینکه آیا خدا قابل تغییر است یا خیر. در سنت مسیحیت همیشه گفته‌اند که خدا بسیط و غیرقابل تغییر است. ولی تعدادی از متکلمان دین مسیح و تعدادی از فیلسوفان در قرن بیستم می‌گویند خدا هم مثل ما داخل زمان است و تغییر می‌کند. اینها استدلال می‌کنند که به عنوان مثال ما می‌دانیم و معرفت داریم که امروز شبیه است چون، چنین روزی وجود نداشت تا خدا درباره آن معرفت داشته باشد. بنابراین خدا هم در زمان قدم برمی‌دارد. خدا امروز یک علم دارد و فردا علم دیگری، پس خدا در حال تحول دایمی است. بعضی کار را به جایی رساندند که گفتند، خدا هر روز بهتر و بهتر می‌شود. یعنی نوعی تکامل!! البته من فکر می‌کنم اکثر فیلسوفان نظرشان این است که خداوند، بیرون از ظرف زمان است.

بحث دیگر این است که قدرت مطلق خدا، چگونه قابل توجیه است. و یا وقتی از خوبی خدا سخن گفته می‌شود، ملاک ما برای این داوری چیست؟

مسئله عدل و شرور در همین چارچوب می‌گنجد. و باز در هستی‌شناسی از معجزات بحث می‌شود و اینکه آیا این معجزات نقض قانون طبیعی است یا خیر. دیگر اینکه زندگی بعد از مرگ چگونه است و سرنوشت روح چه می‌شود.

آنچه گفتیم در حوزه معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی بحث می‌شود. اما موضوعات دیگری هم هستند که در این دو جریان نمی‌گنجد مثل موضوع زبان دین که بسیار مهم است. آنها که فلسفه تحلیلی می‌خوانند، در زبان دینی، مسائل مربوط به دلالت را مطرح می‌کنند. مثلاً وقتی می‌گوییم خدا، منظور ما

چیست؟ سال گذشته من در مسجدی در نیویورک سخنرانی کردم و در آنجا کلمه "God" را بکار بردم. پس از سخنرانی یک نفر پاکستانی نزد من آمد و گفت ما (God)؛ خدا نداریم. بجای آن باید گفت «الله» چون ما اعتقادی به God نداریم بلکه به الله معتقدیم. در اینجا همان بحث دلالت پیش می‌آید که آیا God و الله مدلول مشترک دارد یا خیر؟ دوست پاکستانی معتقد بود که انگلیسی زبان‌ها که از کلمه God استفاده می‌کنند، دارای برداشت‌ها و تصورات غلط از آن هستند پس بهتر است که ما آن را کنار بگذاریم. اما می‌توان در پاسخ گفت که این تصورات غلط جزو عضو معنایی این لغت نیست. «هرمنوتیک» به این مسئله می‌پردازد که ما چگونه می‌توانیم متون دینی را تفسیر کنیم و نقش فرهنگ در آن چیست؟ هرمنوتیک از جمله مباحث مهمی است که درباره آن آثار زیادی پدید آمده است. برخی در اینجا تصور می‌کنند که هرمنوتیک یک مکتب است.

هرمنوتیک یک نظریه تعریف شده نیست بلکه یک روش است. متأسفانه در این رشته، بسیاری از نویسندگان دیدگاهی افراطی دارند.

بحث بسیار مهم دیگر مربوط می‌شود به دین و اخلاق. اینکه ارزش چیست آیا آن را کشف می‌کنیم یا به تمایل خود آن را ایجاد می‌کنیم؟ بعضی از فیلسوفان می‌گویند که خدا ارزشها را برای ما تعیین می‌کند ولی آیا در این حالت عقل ما هیچ دخالتی در آن ندارد. مثل مناقشات معتزله و اشعری در غرب هم پیدا می‌شود. یا اینکه چطور می‌توانیم نسبت به ارزشها معرفت پیدا کنیم یا اینکه ذات ارزشها چگونه است. آیا ارزشها به ما بستگی دارند یا به اراده خدا. موضوع اخلاق و دین، هم جنبه هستی‌شناختی دارد، هم جنبه معرفت‌شناختی و هم جنبه عملی.

در فلسفه دین، مسئله خود دین هم مطرح می‌شود که آیا دین قابل تعریف است یا خیر؟ و اگر قابل تعریف است، این تعریف چیست؟ در همین جا مسئله پلورالیسم مطرح می‌شود که آیا تنها یک تعریف درست است و تعاریف دیگر باطلند، یا اینکه بعضی باطلند و برخی خیر، یا اینکه، اینها درجه‌بندی شده‌اند و غیره. موضوعاتی هم هستند که جزء موضوعات الهیات است اما اکنون در فلسفه دین نیز مطرح شده‌اند. مثل موضوع تثلیث. قبل از این، این را موضوعی کلامی می‌دانستند. در حالیکه اکنون آن را در فلسفه دین مطرح می‌کنند. البته در اینجا هدفشان این است که با توجه به معیارهایی که دارند ببینند کدام تفسیر درست‌تر است. در کلاس‌های فلسفه دین مسائلی مشابه مثل تجسد حضرت مسیح و مسائل مربوط به آخرت مطرح می‌شود.

پیش‌بینی من این است که در آینده، زیباشناسی دینی نیز جزء فلسفه دین قرار گیرد. اما در حال حاضر از آن غفلت شده و من احساس می‌کنم که بزودی مطرح خواهد شد. الان از ارتباط زیبایی و اخلاق بحث می‌کنند. ادعای برخی این است که هنر یک پیام اخلاقی هم دارد. براساس ارتباط بین زیباشناسی و فلسفه اخلاق و نیز ارتباط بین فلسفه اخلاق و فلسفه دین، انتظار دارم که در آینده در مورد زیباشناسی دینی هم بحث شود.

✽ تحریر شده سخنان دکتر محمد لکته‌لوزن در جمع محققان دفتر تبلیغات اسلامی خراسان.